

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و پنجم شهریور ۹۴

از مباحث مقدماتی ما از جلسه قبل نکته ای باقی ماند که اگرچه قابل بحث نیست \_ چون بحثی فقهی نیست و به مباحث آینده ما مربوط نمی شود\_ اما بخاطر اشکالی که از ناحیه برخی حاضرین در جلسه قبل مطرح گردید و به نوعی به مسائلی که در استدلال و ادامه بحثهای آینده شاید مربوط باشد مقداری به بررسی اشکال مطرح شده می پردازیم.

دیکتاتوری دینی:

خوب الان اینکه در خارج روی این مسئله هم عناصر ضد انقلاب و هم لائیک تکیه می کنند این است که حکومت ولایی دیکتاتوری دینی است. در پاسخ می گوئیم که ؛  
اولاً دیکتاتوری دینی در علوم سیاسی یک اصطلاحی است که بر حکومت ولایی اطلاق نمی شود بلکه مربوط به انگلیزیسیون و جبهه تفتیش عقاید و عصر حاکمیت کلیسا است. در شکلی که طی ۴ قرن از قرن ۱۲ تا ۱۶ میلادی در غرب وجود داشته و آن نظام؛ هم نظام تئوکراسی بر آن مسئله ی انگلیزیسیون اطلاق می شود و هم دیکتاتوری دینی، که در واقع اهل سنت وقتی می خواهند تئوکراسی را بکار برند از واژه دیکتاتوری دینی استفاده می کنند. که این اصطلاح در واقع بر نظام انگلیزیسیون قابل اطلاق است نه حکومت ولایی.

ثانیاً؛ گذشته از این دیکتاتوری دینی در علوم سیاسی اصطلاحی است که تعریف خاص خودش را دارد. و یک کلمه ای نسیت که هر فردی بر هر موردی که بخواهد این کلمه را استعمال کند و این یک اصطلاح است نه یک لغت. و اصطلاحی است با تعریف مشخص که عبارت است از : «تقدم اراده فرد بر اراده ی جمع». آنجایی که دو نظریه یا دو اراده مورد تصمیم در برابر هم است. که یک فرد بعنوان فرد مقتدر یک تصمیمی می گیرد که جمع برخلاف و در برابر او تصمیم دیگری می گیرد و یا فرد یک نظریه دارد و جمع نظریه ای دیگر. که اگر اراده و تصمیم یا نظریه فرد را بر اراده و

نظریه جمع مقدم دارند به این دیکتاتوری می گویند. لذا هر ظلم و ستم و تجاوز و هر سلطه نامشروعی را دیکتاتوری نمی گویند. چرا که دیکتاتوری را تقدم اراده و نظریه فرد بر جمع گویند. ثالثاً: اصلاً دیکتاتوری اصطلاح مربوط به حکومت نیست. دیکتاتوری را ممکن است یک فرد انجام دهد.

مثلاً چند نفر در مسئله ای با هم شریک اند ولی یک نفر از بین آنها طبعاً اراده خودش را بر دیگران مقدم می دارد بخاطر اینکه قدرت در دست اوست و حق امضاء مثلاً در دست اوست. منتها در حکومت، حکومت وصف می شود به حکومت دیکتاتوری و اصلاً دیکتاتوری اصطلاحی مربوط به حکومت نیست و یک اصطلاحی است در علوم سیاسی به نام تقدم اراده فرد بر اراده جمع. درحالیکه راه در نظام ولایی تقدم اراده فرد بر اراده جمع نیست بلکه تقدم رضای خدا است بر اراده جمع است. که گاهی از اوقات افراد تصمیم می گیرند برخلاف رضای خدا و لذا در حکومت ولایی در آنجایی که تصمیم افراد برخلاف رضای الله هست، عنصر حاکم رضای خدا را ترجیح می دهد بر رضا و خواست جمع. و دیکتاتوری دینی را در این عنوان و با این تعریف، اصلاً دیکتاتوری نمی گویند.

منتها اینها نکته ای دیگر دارند که می گویند تجربه حکومتهای دنیا نشان داده است از ابتدا تا الآن که هر وقت قدرت در فرد متمرکز شده است، تمرکز قدرت در فرد فساد آور بوده است. و علی‌آی حال در نظام ولایی قدرت در فرد متمرکز است و چون قدرت در فرد متمرکز است پس فساد آور خواهد بود. و این یک اشکال دیگری است که وارد می کنند.

در پاسخ می گوئیم: اولاً اینکه قدرت در فرد متمرکز است یا آن فرد معصوم است؛ که معنا نخواهد داشت که تمرکز قدرت در فرد معصوم موجب فساد باشد، چرا که خود عصمت مانع است.

و یا آن فرد معصوم نیست مثل ولیّ امر در عصر غیبت امام زمان علیه السلام که در عصر غیبت خود عصمتی ندارد و چون معصوم نیست و فرد عادی است آیا تمرکز قدرت در فرد موجب فساد است یا نه تمرکز قدرت موجب فساد نیست؟

خوب ما در اینجا ما یک بحث اولیه داریم که آیا اصلاً ولایت تمرکز قدرت در یک فرد است؟ و یا تمرکز قدرت برای خداست؟ چون خود این جای بحث دارد که آیا ولی امر چه معصوم و چه غیر معصوم، آیا این تمرکز قدرت در یک فرد است. یعنی یک فرد قدرت در دست اوست و چون قدرت در او متمرکز است بنابراین فساد آور باشد؟. که خود این اصل اولیه جای بحث دارد که اصلاً می توانیم ولایت را به تمرکز قدرت در فرد تعریف کنیم؟. یا اصلاً این تعریف درست نیست؟! که با توجه به شناختی که از ولایت داریم این تعریف از ولایت صحیح نیست. ولایت تعریف دارد از خودش هم در اصطلاح دینی ما و هم در علم لغت تعریف دارد. که تعریف اصطلاحی ولایت در حقیقت از لغت گرفته شده است. حال آن معانی ای که برای واژه ولایت قائلند در حقیقت معنای خود ولایت نیست. از قبیل "دوستی، محبت، صاحب امری، صاحب فرمانی" و دیگر موارد مشابه که معمولاً قائل می شوند در تعاریف و ترجمه ها، اینها معانی و ترجمه لغوی خود ولایت نیست؛ بلکه ممکن است معنای استلزامی ای باشد برای ولایت. یعنی تعریف یا معنای لغت ولایت است بالملازمه. یعنی لازمه ی معنای ولایت مثلاً دوستی است یا لازمه ی معنای ولایت صاحب امری و یا یا صاحب فرمانی است. یا لازمه معنای ولایت سلطه و برتری است. و لکن خود ولایت معنای بالمطابقه ی آن این موارد یا موارد مشابه آن نیست. ولی خوب گاهی اوقات ولایت مصداقی پیدا می کند که لازمه آن مصداق در آن مورد صاحب اختیاری یا صاحب امری است. و گاهی اوقات مصداقی پیدا می کند که لازمه ی آن مصداق دوستی و محبت است. و این به معنای آن نیست که معنای ولایت دوستی باشد یا معنای ولایت صاحب امری و صاحب فرمانی و سلطه باشد.

نکته دیگر اینکه یک عده از لغاتی که نباید ارجاع بدهیم معانی آنها را به کتاب لغت، کلماتی است که در قرآن استعمال شده است. و ما این لغاتی را که در قرآن استعمال شده است، معنایش را نباید از لغت معنی ها و کتب لغت معمولی بیابیم. و روش علماء عامه و شیعه در تفاسیر این است که وقتی می خواهند لغت قرآنی را می خواهند معنی کنند استشهاد می کنند به اقوال لغویین و یا اینکه برای فهم معنای لغت، استشهاد می کنند به اقوال اشعار جاهلیت. و این درست نیست چون نه کتب لغت

می تواند معنای واقعی معانی کلمات قرآنی را ثابت کند و نه اشعار جاهلیت می تواند شاهد باشد برای معنای لغات قرآن.

چراکه اولاً آن معنا کتابی که از نظر لغت معنی قرآن مورد اتفاق تمام مذاهب اسلامی هست کتاب مفردات راغب اصفهانی است. خدا رحمت کند مرحوم آیه الله میلانی اعلی الله مقامه الشریف ایشان در بحث گاهی اوقات استشهادی را که به آیه ای می کردند معنایی را که راغب اصفهانی برای یک لغت مشخص کرده بود را بعنوان نصّ استفاده می کردند. و معتقد بودند که هر معنایی را که راغب اصفهانی در مفردات بکار برده نصّ است و اینقدر به راغب اصفهانی معتقد بودند و ظاهر همگی فقها اینگونه در قبال کتاب مفردات راغب اصفهانی عمل می کرده اند.

مرحوم علامه طباطبائی در المیزان هم روش ایشان همین گونه بوده است و آنجایی را که بخواهد معنایی را برای لغتی بیان کند تا جایی که ممکن است سعی می کند که معنای لغت را از خود تفسیر قرآن به قرآن بدست بیاورد. و یا سعی می کند معنای لغت را از روایت بدست بیاورد. و در آنجایی که نتواند از هیچکدام تفسیر قرآن به قرآن\_ که به جرأت از هیچ جای قرآن معلوم نشود که جوری دیگر آن لفظ معنا شده است\_ یا روایتی را نیابد دال بر معنای آن لفظ؛ به کتاب مفردات راغب اصفهانی مراجعه می کند.

مرحوم طبرسی هم در مجمع البیان علی رغم اینکه در بحث لغتش به همان اقوال مفسرین عامه و یا اشعار جاهلیت استدلال می کند و نقل قول می کنند، اما هر کجا که خودشان می خواهند درباره لغتی اظهار نظر بکنند، ایشان هم به همان روش علامه طباطبائی رحمة الله علیه عمل می کنند. یعنی سعی می کنند لغت را به وسیله خود قرآن معنا کنند و دلیل معنوی از قرآن بر آن معنا اقامه کنند یا در نهایت از روایات استفاده می نمایند. روش شیعه در نزد دیگران هم همین بوده است که کتابهای لغت را حجت در لغت معنی قرآن نمی دانستند بجز کتاب مفردات راغب اصفهانی که اگرچه خود راغب سنی بوده است اما هم شیعه و هم سنی و کلیه مذاهب ایندو فرقه اسلامی کتاب مفردات راغب

را در باب معانی قرآن قبول داشته و به آن استناد می کرده اند. و همان طوریکه گذشت مرحوم آیه الله میلانی حتی بعنوان نصّ از معانی بیان شده برای الفاظ قرآن این کتاب یاد می کرده اند. راغب اصفهانی در باب ولایت، این کلمه را اینگونه معنی می کند؛ **الْوَلَاءُ وَ التَّوَالِي: أَنْ يَحْصُلَ شَيْئَانِ فَصَاعِدًا حَصُولًا لَيْسَ بَيْنَهُمَا مَا لَيْسَ مِنْهُمَا**<sup>۱</sup>

(البته بیان استاد محترم اینگونه است: الولاء والتوالي؛ أن يلحق الشيء بالشيء بحيث لا فصل بينهما. که خود ایشان اشاره می کنند که این همان تعبیر مفردات نیست و آدرس را بیان نمی کنند).

ولایت یعنی چینش و ما اگر بخواهیم یک لغت فارسی برای آن پیدا بکنیم، بهترین معنای فارسی که متاسفانه در تراجم هم نیامده؛ ولایت یعنی چینش اجتماعی. نظام اجتماعی اسلام دارای چینش خاصی است<sup>۲</sup> که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نظام اجتماعی امت اسلامی را براساس یک چینش خاصی پایه گذاری کردند. که بحث چینش نظام اسلامی در کتاب ساختار امت که مجموعه مباحث مفصل استاد محترم در این باب بوده و چاپ گردیده، بیان شده است.

در آنجا بحث شده که لازمه تعبیر امت از جامعه دینی این است که نظام اجتماعی در جامعه دینی بر اساس یک چینش خاصی است و اینکه خداوند در قرآن کریم می فرماید «**الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ..... توبه / ۷۱**» بیان کننده همین مطلب است یعنی جامعه اسلامی دارای یک چینش اجتماعی خاصی است که در این چینش یکی بالا قرار گرفته و یکی پایین و اینگونه نیست که همگی افراد عین همدیگر باشند بلکه **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** معیار است. زیرا خداوند می فرماید «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ** **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.. حجرات / ۱۳**». و لذا اینگونه نیست که در این چینش همگی در یک سطح باشند بلکه این چینش یک چینش مخروطی است که این چینش از رأس مخروط که خداست شروع می شود و بعد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سپس بوجود اقدس امیرالمومنین علیه السلام به شهادت آیه ۵۵ سوره

<sup>۱</sup> مفردات الفاظ القرآن، ص: ۸۸۵

<sup>۲</sup> استاد محترم اشاره کردند که در بحث امت مفصلاً بحث خواهیم کرد که این چینش لازمه امت اسلامی است.

مأئده که می فرماید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» به همین مناسبت این چینش می آید تا به قاعده مخروطی برسد. و این چینش اجتماعی را، چینش ولایی می گویند و طبیعی است که وقتی بنا شد عناصر و واحدهای این جامعه که افراد هستند را در این چینش قرار دهیم یکی پائین و دیگری بالاست. و طبیعی است که آن فردی که در بالاست بعنوان برتر نسبت به آنکه در پائین و بعنوان ذیل قرار گرفته محسوب شود. و طبیعی است که در این چینش یکی دنباله رو دیگری است و آنکه جلوتر است بعنوان رهبر و قائد محسوب شود و آنکه دنباله رو است بعنوان مقتدی و ماموم. در این چینش عناصر و واحدها به همدیگر چسبیده اند مثل واحدهای آجر یک ساختمان که این اتصال و چسبندگی واحدها به یکدیگر خواه ناخواه وقتی از درون این چینش باشد موجب دوستی و محبت بین واحدها می شود که لازمه اش ولایت و محبت است که ولایت تفسیر می شود به این محبت و دوستی ای که لازمه ی این چینش است. اصل ولایت همین چینش اجتماعی است. و نظام ولایی یعنی نظامی که حکومت بر اساس این چینش شکل گرفته است پس بنابراین ایجاد تمرکز قدرت در فرد نیست بلکه چینش خاصی است که همگی به هم متصل اند و طبیعی است که در این نظام اتصالی یکی پایین است و دیگری در رأس که طبق این بیان دیگر تمرکز قدرت در فرد نیست، چراکه در این اتصال همگی یک واحد بوده و همه با هم اند. البته این مباحث در مردم سالاری دینی نیز بطور مبسوط بحث می شود.

پس بر حسب تفسیری که ما از ولایت داریم اولاً "ولایت" در معنای واقعی آن تمرکز قدرت در فرد نیست. ثانیاً؛ بر فرض که مستشکل بگویند این خود تمرکز قدرت در فرد است؛ چراکه در تحلیل قضیه در نهایت در رأس جامعه یک فرد و نظر اوحاکم است. و وقتی در رأس جامعه یک فرد بوده و همگی اختیارات هم در دست او بود لازمه اش تمرکز قدرت در فرد است. ! هر چند که معنای ولایت تمرکز قدرت در فرد نباشد و لاجرم این نظام فساد آور خواهد بود؟

در پاسخ می گوئیم که باید به نکته ای توجه شود و آن اینکه عوامل پیدایش فساد در هنگام تمرکز یافتن قدرت در فرد چیست؟!

با فحسی که در این مسئله صورت گرفته به طور کلی ۶ عامل باعث پیدایش فساد در صورت

تمرکز یافتن قدرت در فرد می شود. که عبارت است از:

۱- اجرای منویات نفسانی:

که خواه ناخواه وقتی قدرت در دست یک فرد بود بطور طبیعی هر انسانی بدنبال اجرای منویات و خواست خودش خواهد بود. و هر آنچه که دلش بخواهد انجام دهد و از همگی امکانات برای رسیدن به امیال خودش استفاده کند که این نتیجه اجرای منویات فرد بطور افسار گسیخته است که فساد را موجب شده است.

۲- توجه به منافع شخص:

هر انسانی بطور طبیعی دنباله رو تامین منفعت خودش است و در مقام کسب منفعت اقدام می کند. و طبیعی است که انسان برای کسب منفعت خودش از هر قدرت و توانی که در اختیار دارد استفاده خواهد کرد و وقتی که همگی قدرت و توان لازم در اختیار او بود آن فرد از آن قدرت برای دستیابی به منفعت خودش استفاده خواهد کرد. و با توجه به اینکه منافع هم بگونه ای هست که ممکن است منافع یک فرد با منافع فرد یا جمع دیگر استکاک داشته باشد و وقتی چنین فردی که تمرکز قدرت دارد و منافعش نیز در تضاد با منافع فرد یا افراد دیگر قرار گرفته، این موجب سقوط منافع دیگران خواهد شد و این موجب فساد است.

۳- آزادی مطلق:

تمرکز قدرت وقتی موجب فساد می شود که فرد صاحب قدرت بطور مطلق در اعمال اراده خود آزاد باشد. یعنی هیچ قید و شرط و قانونی برای محدود کردن او موجود نباشد. توضیح اینکه گاهی قانون و مقدرات در مقام تشریح و اعتبار است و لکن قدرت در اختیار فرد مجری است و به صرف اینکه قوانینی هم در برابر او وضع شود چونکه قدرت مطلق در اختیار اوست این قوانین منافاتی با قدرت او نخواهد داشت. چون همه ی قدرت در دست خودش است و قدرتی مافوق او نیست که بخواهد این حدی که در قانون برای او معین شده است را اجرا کرده و با

آزادی مطلق او برخورد نماید. زیرا این قوانین هرچند کثیر باشند در حوزه اعتبارند و در مقام اجرا کسی مافوق صاحب منصب قدرت وجود ندارد تا علیه او اعمال قانون نماید پس بنابراین آن فرد آزادی مطلق خواهد داشت که نهایتاً به فساد می انجامد.

۴- فقدان باورمندی نسبت به بازخواست یا مسئولیت از تعقیب:

می گوئیم که چهارمین عاملی که باعث می شود تمرکز قدرت در فرد به فساد بیانجامد عدم باورمندی به این است که بازخواست خواهد شد. یا اینکه می داند آن فرد مصونیت از تعقیب دارد. و وقتی تمرکز قدرت در چنین فردی شد چون می داند مورد تعقیب نیست لذا از تعقیب منویات خودش وحشت نخواهد داشت و این مستلزم خواهد شد که تمرکز قدرت در او فساد را بدنبال داشته باشد.

۵- مطلق بودن قدرت بدون وجود جریان بالا دستی:

وقتی تمرکز قدرت فساد آور خواهد بود که یک جریان بالادستی برای کنترل قدرت او موجود نباشد و قدرت مطلق داشتن یعنی همین، ولی اگر فردی قدرت داشت و یک جریان بالادستی هم او را کنترل و تعقیب کرد طبیعی است دیگر این تمرکز مطلق قدرت در او بوجود نیامده و باعث فساد نخواهد شد. که این عامل با عنوان سوم از عوامل بیان شده متفاوت است اگرچه شباهتهایی هم دارد و تفاوتش در این است که ممکن است فرد آزادی مطلق داشته باشد ولی جریان بالادستی ای هم وجود داشته باشد. البته این موارد لازم ملزوم همدیگر هستند.

۶- اشتباه در تشخیص:

این چنین است که وقتی تمرکز قدرت در فرد محقق شد و او تصمیم گیرنده مطلق شد خوب طبیعی است که در قدرت تشخیصش به اشتباه بیافتد.

خوب حالا در مقام عصمت این شبهه چون شأن معصوم اجل از انتساب به این عوامل است، قابل طرح نیست. اما در مادون معصوم در زمان غیبت امام زمان عجل الله می گوئیم که اگر نظام ولایی بخواهد در تمام طول غیبت بخواهد اجرا بشود درحالیکه اجرایش در دست غیر معصوم باشد باید



تمرکز قدرت در فرد را بپذیریم. ولو سلم که تمرکز قدرت در فرد باشد از میان این ۶ عاملی که موجب فساد در هنگام تمرکز قدرت در فرد می شد در ۵ مورد از ولی فقیه منتفی خواهد بود. زیرا از شرایط ولی فقیه در توفیق امام علیه السلام این است که « فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ.<sup>۳</sup> » و با وجود این ۴ شرط بیان شده در کلام حضرت، ۵ عامل از عوامل بوجود آورنده مذکور فساد در فرد در مورد ولی فقیه منتفی خواهد بود. و تنها مورد اشتباه در تشخیص باقی خواهد ماند.

در مورد اشتباه در تشخیص نیز می گوئیم که اگر شما قبول کردید که ولی فقیه فرد عادل است و حافظاً لدینه است که ۲ بعد دارد؛ یکی اینکه معنای "حافظاً لدینه" این باشد که چنین فردی حافظ دین خودش هست و دیگری؛ اینکه "حافظاً لدینه" یعنی حافظ دین اسلام باشد. یعنی مراتب حفظ دین طبق حدیث در دو حیطه دین فردی خودش و دیگری در حفظ اصل دین در عرصه اجتماعی مطرح شده است.

حال با توجه به فرض اینکه او حافظاً لدینه است و این در حالی است که خودش انسان معصومی نیست و فقط عاقل و فقیه است و امکان اشتباه دارد اگرچه در عقل و بلوغ و تدبیر و تمام عواملی که شرط تقلید عوام از اوست شکی نیست؛ اما ممکن است در تشخیص اشتباه بکند. لذا باید یک مکانیزمی را انتخاب کند که در تشخیص دچار اشتباه نشود. مثلاً اینکه شوراهای خاصی یا نظام مشورتی ای را قرار دهد و جریانهایی را برای تشخیص و مشورت بکار بگیرد که قطع پیدا کند تا جایی که امکان داشته به واسطه آن مکانیزم ها درصد اشتباه را از بین برده یا به حداقل رسانده است تا دچار اشتباه نشود. اما با همگی این مسائل صدور اشتباه از او محال عقلی نخواهد بود و یا حتی شاید بگوئیم وقوع اشتباه از او محال عادی هم نخواهد بود.!!

<sup>۳</sup> التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۳۰۰

اما نکته ی قابل توجه در اینجا این است که اولاً احتمال وقوع اشتباه در تصمیم از ناحیه او چند درصد ممکن است باشد؟ ثانیاً: آیا این احتمال از جمله احتمالاتی است که عند العقلاء معنی به هست یا خیر؟

که با توجه با اینکه او در تشخیصش آن ملاکات دیگر را لحاظ کرده احتمال اشتباه در تشخیصش هر چند که معصوم نیست و مُحتمل است، اما این احتمال اشتباه در تشخیص عند العقلاء غیر معنی به است. زیرا فرض این است که او هم بلحاظ شخصیتی و هم بلحاظ تشخیص حکم و مصداق آن، دارای ویژگیهای مطرح دیگر بوده است که موجب می شود عقلاء به احتمال اشتباه در تشخیص او توجه نکنند.

اگر اشکال به اینگونه مجدداً مطرح شود که ممکن است مردم در تشخیص این چنین مجتهد جامع شرایطی اشتباه کنند، چگونه می توان رفع شبهه کرد؟

که اینکه احتمال اشتباه را در مردم مطرح کنیم مخصوصاً در نظام ما که جمعی بعنوان خبرگان که خود مجتهد و عادل هستند با مکانیزم های خاصی که در انتخاب خبرگان است که پس از تایید شورای نگهبان که خود فقیه اند معرفی شده و توسط مردم انتخاب می شوند، احتمال بسیار پایینی دارد که معنی به عقلاء نیست. و به صرف ادعاء وجود و احتمال خطا نمی توان حجیت این مکانیزم ها را خدشه دار کرد؟ و احتمال وقوع در اشتباه اگر محال عقلی نباشد، حداقل محال عادی خواهد بود.

و بحثی است در مسئله اجماع که آیا همه باید اتفاق کنند یا اینکه رجحان اثباتی جایگزین رجحان ثبوتی می شود. و این بحث در بحث اعلم و افقه است در انتخاب ولی فقیه نیز این بحث پیش می آید. که خواه ناخواه ممکن است مردم در تشخیص مجتهد جامع شرایط اختلاف کنند که به اعلم تمسک کنند یا به افقه؟ و همچنین بحث است در تعیین و تبدیل اعلم و همچنین در خود اینکه آیا اعلم باید ولی امر باشد یا نه لازم نیست اعلم ولی امر باشد؟. که بعضی از آقایان چون بر اساس اینکه ما در روایت داریم که " و اما من کان من الفقهاء " آمده و نه اعلم؛ و اینکه یکی از یاران

ایشان در مورد مراجعه به اصحاب امام سؤال می کند که به کدامیک از اصحاب شما مراجعه می توانیم بکنیم، که امام پاسخ می دهند به ائمه از آنها تمسک و مراجعه کنید. و همچنین در طرف مقابل قائلین به ملاک شرط أعلم بودن ولی امر به بیان دیگری تمسک می کنند.

اما آنچه قابل تامل است این نکته می باشد که مراد از ائمه در عبارت قائلین به لزوم اشتراط ائمه بودن ولی امر به استناد به روایت توقیع شریف چیست؟ و با توجه به اینکه اصطلاح ائمه در زمان معصومین بکار نرفته است؛ مراد از ائمه چیست؟

آنچه در پاسخ می گویند این است که مراد از ائمه؛ ائمه و أعلم در فقه است درحالیکه این معنی اصلاً در زمان معصومین مصطلح نبوده و بکار نرفته است. و در زمان ائمه علیهم السلام فقه به معنای فهم بوده است نه سطح بالایی از قدرت استدلال به آیات و احادیث برای استنباط حکم فقهی که در تعریف علم فقه است که هو العلم بالأحكام الشرعیة عن ادلته التفصیلیة. که این تعریف پس از معصومین باب شده است و توسط فقهاء بیان شده است و در عصر معصومین در این معنی بکار نمی رفته است. و لذا اینکه می گفته اند به ائمه از اصحاب مراجعه کنید یعنی به ائمه آنها نه ائمه به معنای مصطلح امروزی در علم فقه. و ائمه همان ائمه نیست. و لذا فردی که می خواهد جامعه را هدایت کند و بر دماء و فروج مردم مسلط شود آدم کمی نیست حتی به صرف عالم بودن هم کفایت نمی کند. و استظهار اصالة البرائة اینجا.....!!! (عبارت استاد نامفهوم بود)

بلکه استیلاء بر دماء و فروج نیاز به ائمه دارد. و مرحوم آیه الله منتظری در همین بحث ائمه بودن ولی امر نکته ای داشتند و به آن پس از عزل از قائم مقام رهبری توسط امام و اعلام مخالفت خود با این نظر استدلال می کردند. حتی به مقام معظم رهبری هم نامه نوشتند که استدلال ایشان هم به همین روایت ائمه بود که بنده در بحثی که با یکی از اطرافیان ایشان صورت گرفت مطرح نمودم که ائمه را شما به چه می دانید؟ و اگر مرادتان ائمه در علم فقه است که مد نظر عبارت معصوم نمی تواند باشد زیرا که در آن زمان به این معنا رایج نبوده و این از عبارات فقهاء متاخر از زمان معصوم علیهم السلام است؟ و ثانیاً اینکه خود مرحوم آیه الله منتظری نیز در کتاب ولایت فقیه شان همین

مطلب را مطرح کرده اند به اینکه اگر تشابه شد بین ۲ تا فقیه برای ولایت امر؛ و یکی از این دو فقیه أعلم بود در فقه و دیگری أعدل بود\_ و خود این تعبیر ایشان دلالت می کند که بین اعلم و اعقل تفاوت است و لازمه اعلم و افقه بودن اعقل بودن هم لزوماً نیست\_ فرد أعدل در امر ولی امر که مربوط به دماء و فروج است که بسیار امر مهمی است ترجیح دارد بر فرد افقهی که علمش بیشتر است و لکن معلوم نیست در تدبیر امور فهیم تر باشد. و اینرا ایشان از مصادیق قاعده ی ترتب می دانند.

و السلام علیکم و رحمة الله